

نمونه‌ئی چند از

خطاهای مستشرقین

(۲)

«گولدسپهر» در کتاب خویش «دو ده‌های اسلامی در تفسیر قرآن» هنگام بحث از قراءات خطاهائی مرتکب شده که نمیتوان در برابر آنها سکوت کرد. مؤلف در کتاب خویش می‌کوشد تا ثابت کند اختلاف در قراءات قرآن ناشی از هوس قراء بوده مستند بنقل و روایت نیست. اصل خطای او در همین نکته است که وی قراءات را نقل از سند صحیح و مورد اعتماد، که بر حسب سنت معموله هر لایق از سابق خود پیروی میکند - نپنداشته و فراموش کرده است که قراء، این قراءات را پس از تحقیق فراوان در خصوص صحت سند، و شایستگی اشخاصی که از او پیروی می‌کنند اختیار کرده‌اند. و نیز مستشرق مذکور مقیاسی را که بوسیله آن قرائت صحیح را از سقیم و متواتر را از شاذ باز می‌شناسند از یاد برده، آنکهی موضوع مورد بحث خویش را از کتبی که شایستگی نقل ندارند اقتباس کرده و بآراء ضعیفی که از نظر علماء قسرات عاری از وزن و اهمیت می‌باشد توسل جسته است.

و علاوه بر این وی از فهم نصوص و درک اسرار و اعماق آن نیز عاجز بوده است. در صفحه ۴ کتاب خویش می‌گوید «علت اصلی اختلاف قراءات بیشتر مر بوط بخاصیت خط عربی است. چه از خصایص این خط آنست که کلمه واحد بر حسب نقطه‌هائی که رویا زیر حروف گذاشته میشود با شکل مختلف و متفاوت خوانده می‌شود. و نیز نبودن حرکات نحوی و فقدان شکل در خط عربی برای کلمات حالات گوناگونی ایجاد کرده که بعد ها اولین سبب پیدایش حرکات و نقطه بمنظور ابضاح کلمات گردید»

این عقیده از اصل خطاست زیرا قراءات قبل از آنکه مصاحف باخط عربی تدوین گردید متداول و شایع بود. آنکی قرآن پیش از آنکه بصورت مصحف در آید و بوسیله قراءات جمع آوری شود سینه بسینه نقل میگردد و هنگام تدوین مصاحف هنوز نه نقطه‌ئی وجود داشت و نه شکل اختراع شده بود. بعداً ابتدا حرکات و سپس نقطه‌ها و ضوابط پدید آمد و قرائت کلمات بر حسب آنچه نقل و روایت می‌کردند صورت میگرفت نه بر حسب آنچه در مصاحف می‌خواندند

ابوشامه در شرح «شاطیبه» گفت است :

«قرائت نقل است. پس آن قرائتی که با ظاهر خط مطابقت کند اقوی خواهد بود. و اتباع مجرد خط مادام که متکی بنقل نباشد جایز نیست. اگر خط و نقل موافق بود که چه بهتر چنانکه در سوره حج خداوند تعالی فرماید «وَلَوْ لَوَّآ» عاصم و نافع در اینجا و در سوره فاطر بنصب خوانده اند در حالیکه دیگران بجز تلفظ کرده اند و کلمه در سوره حج با الف و در سوره فاطر بدون الف کتابت یافته. اگر مجرد خط و رسم مناط اعتبار بود لازم می آمد در سوره حج با الف و در فاطر بکسر قرائت کنند.

از جمله خطاهای **گولد تسیهر** آنکه وی برای قرائت مخصوص محملی غیر واقعی فرض کرده عمل قاری قرآن را در اتخاذ قرائت معین، مورد تفسیر قرار داده در عالم خیال دلایلی برای عمل وی می تراشد و حال آنکه روح قاری بکلی از این دلایل بیخبر و حتی گاه نیز زرائی خلاف نظر **گولد تسیهر** اظهار میدارد. اما مستشرق مذکور همواره می کوشد تا ثابت کند اختلاف قراءات ناشی از رأی و هوس قراء بوده متکی بنقل و روایت نیست.

از جمله در صفحه • کتاب خویش می گوید «یکی از شیوخ مفسرین (قتاده بصری متوفی بسال ۱۱۷ هجری) چون دید که امر بقتل نفس یا قتل سر کشان و عاصیان بنی اسرائیل که در کلام خداوند «**فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم**» (سوره بقره - آیه ۵۴) ذکر شده چنان ظالمانه است که نمی تواند متناسب با کناه آنان باشد آیه را چنین خواند «**فاقیلوا انفسکم**» یعنی با اظهار پشیمانی و ندامت، از آنچه کرده اید توبه کنید. از این مثال نتیجه می گیریم که صرف یک نظر شخصی موجب پیدایش قرائتی مخالف معمول گردید.»

ملاحظه می کنید که چگونه **گولد تسیهر** قرائت قتاده را صرفاً بحساب شخصی وی نهاده و آن را دلیل عدم رضایت او از معنایی که قرائت اصلی ادالت میکند پنداشته است؟ ما نمیدانیم «**گولد تسیهر**» از کجا بعقیده قتاده پی برده و چگونه این قرائت را درائی تصور کرده که قتاده برای مناسب کردن معنی اندیشیده است؟ این مستشرق فراموش کرده که اصل در قرائت نقل و روایت است و قتاده در هیچ یک از منابعی که در دسترس ما است (کتب مربوط بقرائت و تفسیر) چنین رائی ذکر نکرده و اصلاً حقیقت غیر از اینهاست.

ابوحیان در تفسیر خویش میگوید: مطابق آنچه المهدوی و ابن عطیه و تبریزی و دیگران نقل کرده اند قتاده خوانده است «**فاقیلوا انفسکم**» و معنی عبارت آنست که روانهای شما بسبب گوساله پرستی هلاک و مستحق کیفر خداوند شده است. با توبه و اطاعت، بسوی خدا باز گردید و آثار آن معاصی را محو و نابود کنید.

ابن کثیر در جزء ۱/۹۲ - از تفسیر خویش گوید :

قتاده گفت: قوم بنی اسرائیل بشدت عمل فرمان داده شد. پس برخاستند و باتیغ آغاز کشتن یکدیگر نهادند تا خداوند انتقام خویش بیایان رسانید آنگاه تیغ از دستها فرو افتاد و کشتار متوقف ماند و برای زنده توبه و برای کشته درجه شهادت مقرر گشت.

ابن جریر در تفسیر (۱/۳۴۲) خویش گوید: حسن بن یحیی ما را حکایت کرد و گفت عبدالرزاق از معمر و معمر از زهری و قتاده در موضوع «فاقتلوا انفسکم» چنین روایت میکنند که: پس دو وصف آراستند و بکشتن یکدیگر آغاز کردند تا با آنها فرمان رسید «بس کنید» قتاده گوید: «آنکاه زنده توبه و مقتول درجه شهادت یافت»

قرطبی در تفسیر خود (۱/۳۴۲) میگوید: خدای تعالی فرماید: «فاقتلوا انفسکم» اصحاب نظر گفته اند مراد آنست که نفس را با اظهار طاعات و خودداری از شهوات رام و فرمانبردار سازید اما حقیقت همان قتل است. سفیان بن عیینه گفته است: توبه بنی اسرائیل قتل بود در حالیکه قتاده «فاقتلوا انفسکم» خوانده است از اقاله یعنی با کشتار، خطای خویش جبران کنید گولد تسپهر میگوید «این اختلاف در قرائت بدان سبب رخ داده است که امر بکشتار در نظر قاری ناستوده مینماید. در دو آیه ۸ و ۹ از سوره فتح آنجائیکه خداوند پیغمبر را مخاطب قرار داده میگوید. انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا. لتؤمنوا بالله ورسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بكرة و اصیلا» برخی بجای «و تعزروه» با (ر) «و تعزروه» با (ز) از عزت و تشریف خوانده اند.

فکر میکنم علت انتقال از قرائت نخست بقرائت ثانی - اگر چه قطع ندارم - بدینجهت باشد که قرائت نخست این معنی را بخاطر میآورد که شاید خداوند منتظر کمک و مساعدتی از انسان است» سپس گولد تسپهر چون حس میکند که عقیده اش بسبب آنچه که در آیات متعدده از معنی تعزیر (تقویت و نصرو یاری خداوند) مردود میباشد ناچار بعلت دیگری متوسل شده میگوید: «تعزیر به «عزیر» تعبیر خاصی است که فقط در مورد مساعدت مالی استعمالی میشود» در صورتیکه زبان عربی بین «عزیر» و «نصر» فرقی نگذاشته است.

در لسان (۶۲۳۶) آمده است: «عزیر» فحش و عظمه و قواه و نصره خدای تعالی فرماید «و تعزروه» یعنی «توقروه» و نیز فرماید «و عزیر تموهم»: نصر تموهم (بنابر این تعزیر بمعنی بزرگ داشتن. بزرگ کردن. توانا کردن، مدد نمودن و یاری کردن است) ابراهیم سری گوید: تعزیر در کلام عرب بمعنی توقیر و یاری با زبان و شمشیر است و در حدیث مبعث، ورقه بن نوفل میگوید «ان بعث و انا حی ساعزروه و انصره» یعنی: اگر در حالتیکه زنده بودم برانگیخته شد او را یاری و تقویت خواهم نمود. طبری در تفسیر خود (۱/۴۷) میگوید: و تعزروه یعنی و تنصروه. ابن زید میگوید تعزیر در اینجا بمعنی تقویت است بوسیله یاری و معاونت و آن جز باطاعت، تعظیم و بزرگ داشتن صورت نمی پذیرد.

سپس گولد تسپهر از زیاده هائی که بعضی از صحابه در تفسیر ابهام برخی آیات بیان کرده اند سخن رانده و با گستاخی زاید الوصف مانند کسی که میخواهد ایمان بکتاب کریم را متزلزل کند (و یابی الله الا ان یتم نوره) میگوید:

هنوز کاملاً روشن نشده است که این زیاده‌ها در حقیقت جزء اصل قرآن است یا فقط بمنظور تشریح و تفسیر بوده است ؟

بعضی از متأخرین آن را جزء اصل پنداشته و برای اثبات این امر - اصل دانستن تفسیر - روایت می‌کنند که صحابه آن را جایز شمرده‌اند اگرچه قرآنش نپندارند اکنون بتناقض گوئی او توجه کنید . گاهی می‌گوید : زیاده جزء اصل محسوب گردیده . و زمانی می‌گوید :

« و اگر چه قرآنش نپندارند »

حقیقت قضیه آنست که ابن جرزی (النشر ۱۰۱) روایت کرده است .

« آری - گاهی صحابه چون مصون از اشتباه بودند برای توضیح آیاتی که از پیغمبر اکرم (ص) می‌شنیدند تفسیر را نیز ذکر می‌کردند و گاه بعضی آنرا با قرآن مینوشتند لکن ابن مسعود آنرا مکروه شمرده منع میکرد

بهر حال همه این زیاده‌ها که با متن مصاحف گرد آورده زمان عثمان مخالف می‌باشد یا خبر واحد شمرده میشود که قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌گردد و یادرازمنه اخیره نوشته و یا تفسیرهایی است که بر نص افزوده‌اند .

سپس گولدتسیهر از نوع دیگری قرائت سخن بمیان می‌آورد که مترادف بودن لغات سبب پیدایش آن گردیده است .

چقدر خوب بود که این مستشرق لا اقل می‌فهمید که نوعی قرائت موسوم به « قرائت شاذه » نیز وجود دارد که از جمله آنهاست قراء اتی که وی ذکر میکند و همه این قراءت مادام که مخالف با متن مصاحف گرد آورده از زمان عثمان که صحابه بر آن اجتماع کرده‌اند باشد مطرود است و انگهی خبر واحد شمرده میشود و چنانکه گفتیم قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌گردد و یا از قبیل تفسیراتی محسوب میشود که سابقاً بدان اشاره کردیم .

ابن الجری در کتاب خویش المنجد « ۲۱ منجد المقرئین » می‌گوید : ما یقین داریم که بسیاری از صحابه رضوان الله عنهم قرآن را قبل از مدون شدن و اجماع، بصورتی مخالف رسم مصحف عثمانی می‌خوانده‌اند باین ترتیب که گاه کلمه‌ئی یا بیشتر می‌افزوده و گاه کلمه‌ئی را بکلمه دیگر مبدل می‌کرده‌اند و یا بعضی کلمات را ذکر نمی‌کرده‌اند همانطوریکه در صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم) و سایر کتب نیز ذکر شده و ما امروز اینگونه قرائت را در نماز و غیره منع کرده حرام می‌شماریم نه مکروه . و در این حکم اشکالی نیست .

در تفسیر ابو حیان « ۲۳ ر ۲ البحر المحيط » آمده است که خداوند تعالی فرموده است « و اتموا الحج و العمرة لله » علقمه چنین خواند « و اقیمو الحج » و ابن مسعود قرائت

کرد « و اقیمو الحج و العمرة للبيت »

ابو حیان می‌گوید « باید همه اینها حمل بتفسیر شود چون مخالف متن مصحفی است که مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند . »

سپس گولدتسیهر بجهت دیگری که آن را «تضادهای اصلی» مینامد پرداخته و در صفحه ۱۷ کتاب «روشهای اسلامی» میگوید: «در بعضی قراءات تغییرات دیگری در کلمات پدید آمده اما از نوع ساده‌ئی که سابقا امثله‌ئی از آن نمودیم و بمخالفت اصلی منجر نمیگردد نیست. چه مفهوم این تغییرات با مفهوم قرائت متواتره بشدت مخالف و منافی است» در پاسخ میگوئیم قضیه خیلی ساده تر از اینهاست و حکم نمونه‌های تازه از حکم نمونه‌های سابق خارج نخواهد بود. چه امثله جدید نیز یا از قبیل قرائت شاذه‌ئی مخالف با قرائت متفق علیها و یا خبر واحدی مخالف با خبر متواتر خواهد بود. در اینجا مانعی نیست که گفتار پیشین را تکرار کرده بگوئیم: هر قرائتی که مخالف با متن مصحف جمع آورده زمان عثمان باشد قرائت شاذه خواهد بود خواه در اصل معنی تغییری اصلی پدید آورد یا خیر.

ابوعبید در کتاب فضائل القرآن (الاتقان ۱۷۸۲) میگوید: منظور از قرائت شاذه تفسیر قرائت مشهور و بیان معانی آنست مانند قرائت عائشه و حفصه «حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی (صلوة العصر) و قرائت ابن مسعود «السارق و السارقه فاقطعوا (ایمانهما) و قرائت جابر «فان الله من بعدا کراهین (لهن) غفور رحیم»

این قبیل زیادات و نظائر آن تفسیر قرآن محسوب میشود نه اصل گولدتسیهر در اینجا گفتار دیگری را آغاز کرده است که برخلاف طبیعت انسان پاک طینت و بی غرض و مطلع است چه با بوق و کرنا اعلام میکنند که وی در بعضی قراءات تناقض‌هایی در معنی و تفسیر یافته است که بهیچوجه نمیتوان بین آنها رالیتام داد و این موضوعی است که انشاءالله در شماره آینده از آن سخن خواهیم گفت: «بقیه دارد»

متأسفانه نویسنده محترم در شماره بعد در موضوع پیرداخته و بحث دیگری را آغاز کرده است.

مترجم

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی



فقط يك بيت

سبك مغزان بجوش آیند از هر حرف بی مغزی

بفریاد آورد اندك نسیمی نیستانی را

(صائب)

